بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 بهمن 1395.

بحث سر روایت ابی بصیر بود که در بحث قصاص ورثه نسبت به کسی که دینی به عهده دارد ولی مالی ندارد که از آن مال بخواهند دین را ادا کنند وارد شده است. خب این روایت دو نقل داشت. یک نقل آن نقلی بود که نقل صفار بود. یک نقلی از غیر طریق صفّار بود. اینجا یک بحث این بود که آیا این دو نقل یکی هستند یا نیستند، در جلسه قبل عرض کردیم که اینها اگر نگوییم اطمینانا یکی هست لا اقل اطمینان به تعددش نیست و در حکم واحد باید اینها را دانست تا بحث دیگر که سابق گذشت.

خب بعد از اینکه اینها را ما یکی تلقی کردیم، چطوری باید با اینها مشی کنیم؟ از عبارت مرحوم آقای خویی استفاده می شود که نقلی که نقل صفار هست که مستند شیخ هم همان نقل عمدتا هست، در نهایه آن نقل اطمینان به وقوع خطا و اشتباه در آن وجود دارد. از مجموع فرمایش ایشان استفاده می شود که این اطمینان ناشی از چند جهت است. یعنی چند جهت که با هم ضمیمه شود اطمینان پیدا می کنیم که آن نقلی که و ان ارادوا القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء، آن عبارت را دارد که نقل صفار است، در آن نقل اشتباه رخ داده است. حالا من عین عبارت آقای خویی را می خوانم و توضیحی در مورد عبارت مرحوم آقای خویی می خواهم عرض کنم.

سؤال:

پاسخ: ایشان یک عبارت دانسته است. این عبارتش را من توضیح می دهم.

ایشان دارد که میگوید کلامی که قصاص را متوقف بر ضمان کرده است فقط نقل صفار از ابی بصیر هست که متن را می آورند می گویند و لکنها مضطربه المتن. ظاهرا چند اشکال اینها وجود دارد و یک اشکال نیست. یکی اینکه این مضطرب المتن است. نکته دوم اینکه

و من المطمأن به وقوع الغلط في النسخة، أو الاشتباه في النقل، فإنّ هذه الرواية رواها الشيخ بإسناده عن محمّد بن أحمد بن يحيىٰ،

طریق محمد بن احمد بن یحیی را نقل می کنند

و رواها أيضاً بإسناده عن يونس، عن ابن مسكان،

آن را هم نقل می کنند که در آن دیگر آن بحث ان ارادوا القود نیست، فأن وهب اولیائه دمه لقاتله ضمن الدین للغرماء را ذکر کرده است.

عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد اللّٰه (عليه السلام) عن رجل يقتل و عليه دين و ليس له مال، فهل لأوليائه أن يهبوا دمه لقاتله و عليه دين؟ قال: «فقال: إنّ أصحاب الدين هم الخصماء للقاتل، فإن وهب أولياؤه دمه لقاتله ضمنوا الدين للغرماء، و إلّا فلا» ،،و رواها الصدوق في الفقيه بإسناده عن محمّد بن أسلم الجبلي مثله.

و على ذلك فلم تثبت الرواية الأُولى،

روایت اولی ثابت نیست. اینکه ایشان در واقع می خواهند بگویند که اینجا حتما غلط رخ داده است ظاهرا مجموعه ای از قرائن را با هم ضمیمه می کنند و غلط بودن را نتیجه می گیرند. یکی اینکه نقل صفّار اضطراب متن دارد. خب این یک. نکته دوم اینکه اکثر نقل ها بر خلاف آن است. دو تا نقل شیخ دارد یک نقل فقیه دارد، معارض است با اکثر نقل ها. ایشان دیگر توضیح در مورد اینکه این اضطراب چیست نداده اند. اضطراب ممکن است یکی همان اضطرابی است که مرحوم صاحب جواهر اشاره کرده اند. بحث تفریع باشد که خب آن یک مرحله اضطراب است. یک مرحله اضطراب دیگری، حالا اسمش را اضطراب می گذارید هر چه می گذارید در این نقل یک خللی وجود دارد که این خلل باعث می شود که ما در نحوه معنا کردن عبارت با مشکل مواجه شویم. آن فان وهبوا اولیائه دیه القاتل هست. ظاهر اولیه اش این است که اولیائه فاعل وهبوا است خب مشکل این است که وهبوا ضمیر جمع ذکر شده است دیگر اولیائه فاعلش نمی تواند باشد. این را باید چه کار کنیم آیا بگوییم که این مثلا اولیائه بدل از وهبوا است یا بگوییم بنا بر لغت اکلونی البراغیث بنا بر آن لغت مشی کرده است. این هم یک جور دیگر. یک جور دیگر این است که اصلا عبارت را یک معنای دیگری کنیم که اصلا از این بحث ما تقریبا خارج می شود و در یک فضای دیگر می رود. فان وهبوا اولیائه بخوانیم که حاج آقا در حاشیه نسخه شان از تهذیب این را در بعضی از مخطوتات نقل کرده اند که اولیائه را بالایش نصب گذاشته اند که اولیائه خوانده است. مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار این را آورده است و عبارت را اینگونه توضیح داده است من عبارت مرحوم مجلسی را بخوانم. در ملاذ الاخیار جلد 10 صفحه 229 این جوری دارد،

قوله عليه السلام: فإن وهبوا يحتمل أن يكون الضمير المرفوع راجعا إلى أصحاب الدين، و يكون" أولياؤه" مفعولا، أي أولياء الميت، أي إن وهب أولياء الدين الدية لأولياء الميت، فهبة أولياء الميت جائزة

سؤال این است که اولیاء میّت می توانند دیه را ببخشند. حق دارند؟ بنا بر این احتمال امام علیه السلام می فرمایند که اینجا یک حقی آن اصحاب الدین نسبت به آن قاتل دارند. اگر در واقع اصحاب الدین بیایند از آن حقشان رفع ید کنند به اینکه دیه را ببخشند به اولیاء دم. دیه را وقتی به اولیاء دم بخشیدند، آن وقت اولیاء دم اینجا حق پیدا می کنند که این دیه را به قاتل ببخشند. اینجوری ایشان معنا می کند. بعد البته می گوید

و يحتمل أن يكون" أولياؤه" بالرفع بدلا من الضمير المرفوع، و المراد أن وهب أولياء الدين دية القاتل للقاتل فجائز.

که همان که به طور معمول اینگونه معنا می شود. بعد آن ذیلش را فإن ارادوا القود فلیس لهم ذلک را هم اینگونه ایشان معنا می کند

قوله عليه السلام: و إن ارادوا القود أي: إن لم يهب أولياء الدين- بقرينة المقابلة-

این ارادوا القود یعنی در صورتی که آنها نبخشند و بدون بخشیدن اینها بخواهند قود و قصاص را اجرا کنند

و أرادوا، أي: أولياء الميت القود.

که اینجا دیگر باید صبر کنند که دیه میّت را نسبت به صاحب الدین تضمین کنند تا آن ضمانت حاصل نشود حق قصاص ندارند. خب ممکن است مراد از اضطراب متن این باشد که مشخص نیست که عبارت را چگونه باید خواند. به رفع بخوانیم یا به نصب بخوانیم. ولی آن بحث تفریع را که سابقا عرض کردیم که آن اضطرابی در متن نیست. این احتمال دومی هم که مطرح شده است خیلی احتمال بعیدی است. اولا کلمه وهبَ دو مفعولی به طور معمول نیست. وهبت لزید درهما، می شود یک جوری بگوییم وهبَ چون در آن مفهوم اعطاء در آن تضمین شده است، مفهوم اعطاء را در آن اشراب کنیم و تضمین کنیم و این را دو مفعولی قرار دهیم. اینها تکلفاتی هست که در آن هست. بعد آن هم فان وهبوا اولیائه دیه القاتل فجایز، این فاعل وهبوا را با فاعل و ان ارادوا القود مختلف بگیریم. فاعل وهبوا می شود اصحاب الدین. فاعل ان ارادوا القود را بگوییم اولیاء دیه القاتل. اینها خب خیلی تکلّفات چیزی هست و نه همان طبیعی اش همان جهت است. عمده قضیه این است که احتمال اینکه وهبوا تصحیف وهبَ باشد حالا در نقل های دیگری که هست وهبَ اولیائه دارد. این اشتباهی رخ داده است و وهبوا شده است فوقش این است که اگر ما نتوانیم با لغت اکلونی البراغیث و امثال اینها چیزش کنیم، اینکه اینجا یک اشتباهی در اینجا رخ داده است آن را ما باید به آن ملتزم شویم. این است که از این جهت هم که بگوییم اضطراب دارد و معلوم نیست که چگونه باید خوانده شود خیلی مستبعد است.

سؤال:

پاسخ: نه آن یک کسی این گونه عبارت را خوانده است. این هم نحوه فهم آن ناسخ هست بر اساس شبیه مطلب علامه مرحوم مجلسی اینجور اعراب ها اصلا حجیت ندارد. بگذارید این را بگویم که خودم یک موقعی کامل الزیارات را تصحیح می کردم. نسخ مختلفی از کامل الزیارات در اختیار ما بود. انقدر بحث اعراب هایش مختلف بود انقدر جور های مختلف بود که هیچ نمی شد به آن اعتماد کرد. بنا گذاشته بودند که اصلا گزارش اختلاف نسخه را نسبت به اختلافات اعرابی ذکر نکنم. پس اصلا نمی شد که به آن اعتماد کرد که چه شکلی است و اینها. این است که اینها خیلی کاشف از این که این اعراب ها، اعراب های اصیل هست و قدیمی هست و نساخ خودشان با نحوه فهم عبارت اعراب گذاری کرده اند استفاده نمی شود.

سؤال:

پاسخ: خیلی معلوم نیست که این نسخ بر اساس املا کرده باشند و قرائن آن جوری حتی اعراب هایش را هم دقت کرده باشند و اینها. حالا یک جای خاصی را ممکن است که تصریح کرده باشند که این عبارت به این شکل نقل شده است. بعضی جاها با تصریحات وجود دارد که می گویند به خط شیخ، و همین جا هم آن کسی که اولیائَه ضبط کرده است حتما با توجه ضبط کرده است ولی اینکه این توجهش ناشی از فهم عبارت است یا نقل از قدما و یدا به ید کأنه رسیده است اینها خیلی از این چیزها نمی شود به آن اعتماد کرد.

سؤال:

پاسخ: نه مؤلفش برسد چیزی نیست. حالا مؤلف درک مؤلف است اینگونه مؤلف فهمیده است عبارت را. حالا آیا آن را هم یدا به ید گرفته است. به مؤلف رسیدن چیزی را حل نمی کند.

اما آن بحث دیگری که مرحوم آقای خویی مطرح می کنند که کثرت نقل. اولا یک نکته ای به طور کلی یک بحثی آقایان دارند در دوران امر بین زیاده و نقیصه خیلی وقت ها آقایان می گویند که اصل این است که ما بگوییم آن عبارت کامل وجود دارد و سقط در آن نسخه ای عبارت ناقص است رخ داده است. به دلیل اینکه سقط خیلی طبیعی است خیلی وقت ها اشتباه در آن رخ می دهد و سقط رخ می دهد اما اینکه همین جوری زیاده شده باشد این یک وجه متعارفی در موردش به نظر نمی رسد. البته ما به طور کلی این قانون را قبول نداریم که دوران امر بین زیاده و نقیصه اصل این است که ما باید حکم کنیم که در آن عبارتی که ناقص دارد نقصان رخ داده است و عبارت زائد اصیل است. این را به طور کلی قبول نداریم چون خیلی وقت ها برای زیاده هم عواملی وجود دارد. این جور نیست که زائد شدن عبارت طبیعی نباشد. خیلی از موارد زائد شدن عبارت طبیعی است و روی همین جهت بحث عوامل زائد شدن را باید مطرح کرد که حاج آقا در کتاب النکاح یک جایی مفصل چند روز در این بحث کرده اند که در یک سری موارد عوامل زیاده وجود دارد و طبیعی هست و چه بسا اصلا عوامل زیاده طبیعی تر باشد از نقص. این به طور کلی همین جور هست. ولی در ما نحن فیه این که فجایزٌ و ان ارادو القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء، اینها یکدفعه وسط عبارت زیاد شده باشد، چه نکته عقلایی وجود دارد برای زائد شدن این عبارت؟ چه شده است که اگر هم اشتباه کرده است ببینید اشتباهی که افراد می کنند، اشتباه طبیعی است منطقی است. هرچیزی را با هر چیزی اشتباه نمی کنند. روند اشتباه بر اساس یک اصول مشخصی رخ می دهد. همین جوری یکدفعه و ان ارادوا القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء به آن اضافه شده باشد این اصلا طبیعی به نظر نمی رسد.

سؤال:

پاسخ: این بحث نقل به معنای نیست اصلا. اینها تفاوت های معنوی نیست. معناهایش که با هم کاملا متفاوت است و دو معنای، هیچ نقل به معنای هم دیگر هم نیست. این است که اگر در جایی آن زیاده بتواند جنبه، یکی از نکات همین بحث نقل به معنای شما است که فرمودید. مثلا در بحث لا ضرر و لا ضرار علی مؤمنٍ، ما آنجا ذکر می کردیم که این علی مؤمنٍ ممکن است از باب نقل به معنا باشد. به جهت اینکه لا ضرر و لا ضرار را به عنوان حقوق مؤمن تلقی کند و در ذهنش این باشد که این حقوق مؤمن است و مؤمن است که بر مؤمن حق دارد و همین باعث شود که اشتباها علی مؤمن اضافه شود. یا فی الاسلام همین جور. اضافه شدن فی الاسلام به عنوان اینکه لا ضرر و لا ضرار یک قوانین اسلامی است و مشابهاتی هم که دارد احیانا لا رهبانیه فی الاسلام، نمی دانم از این جور تعبیرات، آن منشأ شود که این فی الاسلام اضافه شود. آنها امکان دارد. ولی اینجا ان ارادوا القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین، این چه نکته ای می تواند داشته باشد؟ بنابراین به طور

سؤال:

پاسخ: تفسیر شخصی چه چیزی؟ چه چیزی را تفسیر کرده باشد. اگر عبارت آن عبارت نقل چیز باشد این تفسیر آن نیست اصلا. یک چیز دیگر است بحث آن این است که اگر دیه را بخشید، ضمان حاصل می شود. اما چه ربطی به آن دارد که قود حکمش چیست. چه ربطی به آن دارد. دو چیز اجنبی از هم هستند.

سؤال:

پاسخ: من یک چیزی گفته بودم ولی بعد به نظرم رسید، نوشته ام آن عبارت اصلی را که قبلا هم گفتم ولی آن عبارت لازمه اش این است که در هر دو نقل سقط رخ داده باشد. آن هم خیلی مستبعد است که در دو نقل. ولی نه، در یک نقل آن سقط رخ داده باشد و امثال اینها. آن عبارتی که قبلا گفته بودم اینگونه است، ان اصحاب الدین هم الخصماء للقاتل فان وهب اولیائه دمه للقاتل، ضمن الدیه للغرماء و ان وهبوا دیه القاتل فجایزٌ و ان ارادوا القود فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء و الا فلا. که عبارت سه صورت را شامل شده باشد که هر یک از این روایت ها دو صورتش را متعرض شده اند. این دو صورتش را و آن دو صورت دیگرش را و در هر دو هم قائل به سقط شویم. این یک کمی مستبعد است که هر دو را قائل به سقط شویم. اینکه هم این سقط شده باشد و هم آن سقط شده باشد خیلی طبیعی نیست. ولو از یک جهت دیگری طبیعی است. یعنی یکی از سقط هایش را طبیعی می کند ولی یکی از سقط هایش طبیعی نیست. این است که آن احتمالی که قبلا ذکر می کردم به آن شکل خیلی احتمال به جایی نیست. ولی عمده اش این است که همین نقل صفار را اگر ما بگوییم که نقل صفّار اصل بوده است و نقل های دیگری که رخ داده است در آن سقط رخ داده است. حدود یک سطر بین اینها عبارت است. این است که چشم از یک سطر به سطر دیگر رفته باشد و این حدود یک سطر افتاده باشد. این خیلی طبیعی است. ببینید خیلی وقتها ناسخ هنگام نوشتن، چون از بالا به پایین می رود، چشم ناسخ از سطر قبلی به سطر بعدی رفته باشد. چون حرکت ناسخ از بالا به پایین هست، این است که از سطر قبلی به سطر بعدی رفته باشد و سقط رخ داده باشد به خصوص در جایی که مقدار ساقط حدود یک خط هست خیلی طبیعی است. بنابراین شما نگویید که مثلا این مقدار عبارت چطور می شود که افتاده باشد. فاصله حرکت چشمی را در نظر بگیرید. فاصله دو سطر نیم سانت است مثلا. این نیم سانت حرکت چشم می تواند یک سطر کامل را بیاندازد. این یک سطر کامل را در نظر نگیرید بگویید یک سطر مثلا هفت هشت سانتر است چطور می شود این هفت هشت سانتر افتاده باشد. فاصله جغرافیایی اینها را در نظر بگیرید مثل کسی که با هواپیما سفر می کند، نقشه زمینی اش را در نظر نگیرید مثلا فاصله تهران مشهد بگویید 990 کیلومتر است. هواپیما مستقیم می رود آن پیچ ها را نمی رود. چشم انسان از یک سطر به سطر دیگر وقتی می رود اینگونه نیست که برود آخر سطر و برگردد سطر بعدی. از این سطر به سطر دیگر پرش نیم سانت پرش است. نه به اندازه یک سطر اندازه پرش هست و اینها. خب این به نظر می رسد که به طور طبیعی این هست که اینجا سقط رخ داده باشد نه زیاده. البته یک نکته ای اینجا هست که ممکن است معارض این مطلب باشد، تکرر نقل نقیصه. یک نقل شیخ صدوق از محمد بن اسلم دارد. دو تا نقل هم شیخ طوسی دارد. این سه نقل بگوییم مستبعد هست که در هر سه نقل آن سقط رخ داده باشد.

سؤال:

پاسخ: نه ضمن و یضمنوا مثل هم است. یعنی در واقع پرش کرده باشد و بعد یضمنو شده باشد ضمنوا. آن خیلی مهم نیست.

ممکن است این را معارض بگیریم با اینکه مثلا سه تا نقل در مقابل یک نقل. ولی این به نظر می رسد که معارض نباشد چون احتمال دارد که منبع هر سه نقل آنها یک نقل باشد. نقل شیخ صدوق که با محمد بن اسلم شروع می شود کاملا امکان دارد از همان کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گرفته شده باشد که یکی از منابع فقیه هست. فقیه در اولش تصریح می کند به منابعش، یکی از منابع کتاب نوادر الحکمه است که شیخ صدوق تصریح کرده است که جزو منابعش است. و ما دلیل نداریم که هر کسی که اول سند فقیه واقع است صاحب کتاب باشد آنکه اصلا دلیل نداریم که در عبارت مشیخه اش هم هیچ چیزی نگفته است که من کتاب را اسناد را با نام کسی آغاز می کنم که صاحب کتاب باشد. حالا در تهذیب این را دارد ولی در فقیه این را اصلا ندارد که با اسم صاحب کتاب شروع می کنم. بنابراین این کاملا احتمال دارد که از کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گرفته باشد. اما بیایید در تهذیب. تهذیب هم دو نقل دارد. یکی از نقل هایش با یونس شروع می شد و یکی از نقل هایش با محمد بن احمد بن یحیی شروع می شود. اولا ممکن است این اشکال یعنی این سقط در یک سری از نسخ کتاب یونس اتفاق افتاده باشد که آن نسخه ای از کتاب یونس هم در اختیار شیخ طوسی باشد و هم در اختیار محمد بن احمد بن یحیی بن عمران باشد. یعنی منشأ اینها یک سقطی باشد که در بعضی از نسخ کتاب یونس بن عبد الرحمن واقع شده باشد اولا بنابراین یک منشأ واحد داشته باشد. علاوه بر اینکه ما در بحث تهذیب هم این را ذکر کردیم که یکی از روش هایی که در تهذیب هم شایع است اخذ به توسط است. دقیقا این احتمال وجود دارد که آن جایی هم که یونس صدر سند هست آن هم از کتاب محمد بن احمد بن یحیی باشد یعنی منشأ همه اینها بازگشت کند به کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری. ایشان در هنگام برداشتن این روایت از کتاب یونس بن عبد الرحمن اشتباه کرده باشد و این اشتباه به کتاب صدوق سرایت کرده باشد به تهذیب سرایت کرده باشد. این احتمال کاملا طبیعی است و احتمال غیر طبیعی نیست. البته احتمال تعددش هم هست نمی خواهیم بگوییم که حتما هم این احتمال هست. حالا با توجه به این مجموعه نکاتی که در این بحث هست، اگر کسی مطمئن شود که اینجا سقط رخ داده است، فبها و نعمت. احتمال سقط. اگر نه، بگوییم که بعید هم نیست یعنی کسی اگر مدعی شود که ما مطمئن به سقط می شویم خیلی مجازف نیست. ادعای اطمینان به وقوع سقط جزاف نیست. اگر نه، کسی بگوید که اطمینان نداریم ولی ظنّ قوی به وقوع سقط داریم و بگوییم در بحث های نسخه یابی و اینکه نسخه صحیح چیست، نسخه صحیح یک کتاب چیست، انسداد صغیر حکم می کند به حجّیت ظن. که این هم بعید نیست که ما این مبنا را مشی کنیم آن وقت نتیجه بحث این می شود که روایت صفّار که هست، آن می شود حجت. اگر کسی نه، هیچ یک این دو مبنا را انتخاب نکرد گفت که ما نمی دانیم که نقل صحیح چیست اینجا دیگر ما نمی دانیم که عبارت نقل ابی بصیر به کدام شکل وارد شده است این روایت کلا از درجه اعتبار ساقط می شود. بحث این است که آن جوری که آقای خویی می گویند اطمینان وقوع غلط داریم، آن وابسته به این است که اضطراب متن را بپذیریم که ما نپذیرفتیم. تعدد نقل بدون این چیز را بپذیریم که آن ثابت نیست که این متعدد باشد. می تواند این تعدد ها بازگشت به یک امر واحد باشد. اطمینان به وقوع غلط نسخه یا اشتباه در نسخه بسیار مشکل است به خصوص با توجه به اینکه شیخ طوسی هم بر طبق همین نقل صفار فتوا داده است. عبارت نهایه شیخ طوسی کاملا پیدا است که، عبارت اولش، در نهایه دو عبارت دارد. عبارت اولش بر طبق نقل صفار است. یعنی همین نقل که عبارتش را هم من خواندم حالا یک بار دیگر می خوانم ببینید کاملا مشخص است که از همین عبارت گرفته شده است.

و إن قتل إنسان و عليه دين، وجب أن يقضى ما عليه من ديته، سواء كان قتله عمدا أو خطأ. فإن كان ما عليه يحيط بديته، و كان قد قتل عمدا، لم يكن لأوليائه القود،

اولا این تعبیر قود دارد. قصاص و اینها ندارد

إلّا بعد أن يضمنوا الدّين عن صاحبهم. فإن لم يفعلوا ذلك، لم يكن لهم القود على حال، و الا فلا

دقیقا همان تعبیر و الا فلا که در اینجا هست فان لم یفعلوا ذلکف لم یکن لهم القد علی حال این عبارت دقیقا عبارت روایت ابی بصیر هست که شیخ یک مقداری آن قسمت های محذوفش را تصریح کرده است که عبارت واضح تر شود. خب با توجه به نقل نهای هم مؤید صحت نقل صفّار از ابی بصیر هست. با توجه به اینها ادعای اینکه مطمئنا اینجا عبارت صفار غلط هست و اینها هیچ وجهی ندارد. اگر نگوییم که اطمینان به این داریم که اینجا سقط رخ داده است لا اقل می شود گفت که اینجا ظنّ قوی به وقوع سقط است و این ظنّ قوی بنابر اینکه در باب تشخیص عبارت صحیح از ثقیم،ف این ظن معتبر هست، باید بر اساس آن مشی کرد. حالا مرحوم آقای خویی عبارتشان یک ادامه ای دارد من الآن معنا می کنم توضیح بحثش باشد برای فردا. ایشان می گوید

و على ذلك فلم تثبت الرواية الأُولى، و لو صحّت كانت معارضة بما رواه الشيخ و الصدوق

این صحت که اینجا هست می گوید که اگر شما بگویید که چه کسی گفته است که اینها یک رایت هستند؟ اینها دو روایت هستند. اگر آن عبارت اول را هم ما تصحیح کنیم. بگوییم که یک عبارت به آن شکل است. یک نقل به آن شکل است و یک نقل هم به آن شکل دیگر است. ما نقل صفّار را و نقل محمد بن احمد بن یحیی را دو تا نقل بگیریم. هر دو را هم از جهت نسخه ای تصحیح کنیم. بگوییم که هم این و هم آن چه کسی گفته است که این دو تا باید یکی باشد تا این بحث ها را کنیم که کدام را به کدام ارجاع دهیم. اینها دو تا نقل هستند. اگر اینها دو نقل شدند با هم دیگر معارض می شوند. لازمه اش این می شود که عارض می شوند و معارض که شد نتیجه اش این است که این روایت صلاحیت استناد پیدا نمی کند بنابراین نمی توانیم، اما اینکه چطور معارض می شود این را فردا انشآء الله توضیح می دهم چون ما قبلا گفتیم که اینها جمع عرفی دارند. آقای خوئی می گوید که اینها معارض می شوند. این را انشاء الله فردا توضیح می دهم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد